

مطالعه تطبیقی نقش کارگزار مقابل ائتلاف قدرت‌های بزرگ در ایران معاصر

محمدجواد هراتی^۱

رضا سلیمانی^۲

محمود ظفری^۳

چکیده

دولت‌ها در سیاست بین‌الملل، مطابق نیازهای داخلی، موقعیت جغرافیایی، ژئوپولیتیک، ساختار و عملکرد نظام بین‌الملل استراتژی‌های را برای تأمین منافع ملی برمی‌گزینند. ایران در موقعیتی حساس از جغرافیای جهانی قرار دارد و این موقعیت همواره موجب رقابت قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر این کشور شده است. به همین دلیل ایران نقشی ویژه در معامله‌های بین‌المللی و نقشه‌های استراتژیک پیدا می‌کند. با توجه به اینکه هیچ اشاره‌ای به نقش نظام بین‌الملل و رویکرد آنها در ورود ایران به هر دو جنگ جهانی دوم و تحمیلی نشده است. این پژوهش قصد دارد به بررسی مسئله استراتژی‌های دستگاه دیپلماسی و ساختارهای بین‌المللی در ائتلاف قدرت‌های بزرگ در دو جنگ جهانی دوم و تحمیلی بپردازد و به این سؤال پاسخ دهد که چگونه ساختار نظام بین‌الملل زمینه ورود ایران به جنگ دوم جهانی و تحمیلی را فراهم آورد و چرا نقش ساختار در جنگ تحمیلی در مقایسه با جنگ جهانی دوم کم‌رنگ‌تر شده است. فرضیه ما این است عدم سازگاری استراتژی کارگزار با ساختارها سبب به ورود ایران به جنگ و مقاومت کارگزار در جنگ تحمیلی سبب تعدیل ساختار شده است.

کلید واژه‌ها: جنگ، ایران، نظام بین‌الملل، قدرت‌های بزرگ، ائتلاف.

Email: mjharaty@yahoo.com

Email: r.soleimani1980@gmail.com

Email: mahmud.zafari64@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۱۷

۱- دانشیار دانشگاه بوعلی سینا (نویسنده مسئول)

۲- استادیار دانشگاه پیام نور

۳- دانشجوی دکتری دانشگاه بوعلی سینا

تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۲۳

مقدمه

در گذر سده‌ها، موقعیت ممتاز ژئواستراتژیک ایران، همواره این کشور را در کانون توجه بین‌المللی و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ قرار داده است. قدرت‌های بزرگ در این سده‌ها همواره ایران را دستمایه پیشبرد سیاست‌ها و جایگاه بین‌المللی خود قرار داده و در این راه از قربانی کردن منافع ملی ایران پروا نکرده‌اند. جنگ جهانی دوم به‌عنوان واقعه بزرگ تاریخی، نه‌تنها موجب تغییر ساختار نظام بین‌الملل شد، بلکه خود به‌عنوان پدیده‌ای از سوی نظام بین‌الملل، با شدت و ضعف متفاوت بر کشورها تأثیر گذاشت. نمود عینی آن، هنگامی که آلمان به اتحاد شوروی حمله کرد وضع عوض شد و استالین ناچار گشت با بریتانیا متحد شود. این تحول ناگهانی که تهران آن را پیش‌بینی نمی‌کرد، به سقوط رضاشاه انجامید. در واقع هنگامی که دولت‌های انگلستان و شوروی متوجه شدند نفوذ سیاسی و اقتصادی آلمان به نحو چشمگیری به زیان آنها در ایران افزایش یافته است، مطابق معمول همیشگی به سیاست تشریک‌مساعی با یکدیگر روی آوردند و حکومت رضاشاه را علی‌رغم سیاست بی‌طرفی برای خروج مستشاران آلمانی تحت فشار گذاشتند. هر دو کشور نیز بحران‌ها و یا بهانه‌های جداگانه‌ای را با حکومت رضاشاه آغاز کردند.

کمی پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ بر نظام بین‌المللی نظام دوقطبی حاکم شد، طوری که دو ابرقدرت شوروی و آمریکا پس از پایان جنگ جهانی دوم همکاری خود را در طول جنگ علیه آلمان نازی به فراموشی سپرده و جنگ سردی را علیه هم آغاز نمودند که تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تداوم داشت.

با سقوط شاه ایران ستون نظامی ساختار امنیتی متمایل به غرب منطقه فروپاشید و منطقه خلیج فارس با بحران خلاً قدرت برهم خورد. به‌عبارت دیگر انقلاب اسلامی با یک ضربه شدید تعادل سیستم و توازن قوای میان دو ابرقدرت و متحدان آنها را بر هم زده بود. جنگ عراق علیه ایران بهترین فرصت برای ترمیم این نظم متزلزل شد. بنابراین، رویه قدرت‌های بزرگ در عین ترمیم نظم، اعاده سیستم توازن قدرت در مناطق از منظر والتز است. توزیع قدرت به شکل دوقطبی در دوران جنگ سرد به همراه رقابت استراتژیک میان آمریکا و شوروی در منطقه خاورمیانه باعث شده بود تا هرگونه منازعه در این منطقه از جمله جنگ میان عراق علیه ایران تحت تأثیر این توزیع قدرت و موازنه همراه آن باشد. ساختار دوقطبی سبب شد که در آغاز تجاوز عراق به ایران، دو ابرقدرت موضع صریحی علیه آن نگیرند؛ زیرا هر کدام به دلایلی موافق تضعیف و حتی نابودی انقلاب اسلامی بودند. هر یک از آنها به‌جای تلاش برای ایجاد صلح بین ایران و عراق از طریق شورای امنیت، سعی می‌کرد که از وضعیت موجود حداکثر استفاده را به نفع خود بنماید و حتی از تداوم جنگ نیز ناراضی نباشند. باوجود ساختار دوقطبی مذکور، در اوایل سال ۱۹۸۵، تغییری در سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفت که سبب نزدیکی دو ابرقدرت گردید؛ جنگ سرد میان آنها کم‌رنگ شد و زمینه همکاری در شورای امنیت سازمان ملل متحد فراهم گردید. این امر موجب گردید که دو ابرقدرت شوروی و آمریکا در سال ۱۹۸۷ برای خاتمه جنگ ایران و عراق با همدیگر همکاری کنند.

لذا در این مقاله تلاش شده است که ائتلاف قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم و تحمیلی را از منظر دو نظریه «واقع‌گرایی ساختاری» و «ساخت‌یابی» این پژوهش تبیین کند.

پیشینه ادبیات و نوآوری تحقیق

به نظر می‌رسد علی‌رغم انتشار کتب و مقالات متعدد پیرامون سیاست خارجی در سال‌های اخیر، یکی از موضوعاتی که در حوزه سیاست خارجی ایران هنوز امکان پژوهش مستقل پیرامون آن وجود دارد، مسئله محدودیت‌های ساختاری و ائتلاف قدرت‌های بزرگ در عرصه بین‌الملل می‌باشد.

شایان یادآوری است که این موضوع در برخی از منابع که سیاست خارجی ایران را به‌طور عام بررسی کردند همانند تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه نوشته علی‌اصغر زرگر، به‌طور ایجاز مطالب پراکنده‌ای را پیرامون محدودیت‌های ساختاری مطرح کرده است. تحلیل ساده‌انگارانه از رفتار دولت‌های بزرگ با ایران در دوره رضاشاه که نویسنده از زاویه سازه‌نگاری به بررسی رفتار قدرت‌های بزرگ با ایران در جنگ جهانی دوم پرداخته است. قدرت‌های بزرگ و اشغال ایران در جنگ جهانی نوشته حسین‌آبادیان، نویسنده با نگاهی توصیفی به چگونگی اشغال ایران توسط متفقین پرداخته است.

رویکرد ایران و عراق به نظام بین‌الملل و تأثیر آن بر شروع و پایان جنگ تحمیلی نوشته علی باقری دولت‌آبادی و بهنام رشیدی زاده، نویسنده به نقش رویکرد کارگزار در شروع و پایان جنگ پرداخته است. همچنین مقاله وقوع جنگ ایران و عراق از منظر واقع‌گرایی ساختاری والتز نوشته الهام رسولی ثانی آبادی در این مقاله نویسنده صرفاً به بحث وقوع جنگ از منظر واقع‌گرایی پرداخته است. ولی نوآوری و تفاوت اصلی این مقاله با نوشته‌های قبل در این نکته است که به تبیین این مهم می‌پردازد که چگونه عدم سازگاری استراتژی دستگاه دیپلماسی با محدودیت‌های ساختاری منجر به ورود ایران به جنگ و ائتلاف قدرت‌های بزرگ شد.

محمدحسین خانلرخانی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «نقش ابرقدرت‌ها در پایان یافتن جنگ ایران و عراق» مدعی است توافق ضمنی بین ابرقدرت‌ها باعث پایان یافتن جنگ ایران و عراق شد. به‌طورکلی اگرچه نوشته‌های فراوانی در چارچوب موضوع سیاست خارجه، کتاب، مقاله و اسناد موجود است؛ اما مباحث مربوط به محدودیت‌های ساختاری و ائتلاف قدرت‌های بزرگ در عرصه بین‌الملل در هیچ منبع داخلی و خارجی به‌صورت یک پژوهش مستقل تاریخی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار نگرفته، بلکه به اشاراتی عمومی و پراکنده بسنده شده است.

چارچوب مفهومی پژوهش

یکی از نظریه‌هایی که عموماً در تحلیل جنگ‌ها از آن استفاده می‌شود، نظریه نوواقع‌گرایی است. نوواقع‌گرایی ضمن تأکید بر فقدان اقتدار مرکزی، سطح تحلیل را نظام بین‌الملل قرار می‌دهد. از نظر والتز «نظریه سیستمی سیاست بین‌الملل با نیروهایی سروکار دارد که در سطح بین‌الملل ایفای نقش می‌کنند و

نه در سطح ملی» (Waltz, 1979:71). سیستم بین‌المللی و ساختارهای آن بر رفتار دولت‌ها تأثیر می‌گذارند و با قیدوبندهایی که بر رفتار دولت‌ها اعمال می‌کنند روابط بین‌المللی را شکل می‌دهند و رفتار دولت‌ها را یکسان و شبیه به هم می‌سازند. از دیدگاه او یک ساختار سیاسی - داخلی یا بین‌المللی - سه عنصر اصلی دارد که عناصر تعریف‌کننده ساختار هستند: الف - اصل نظم‌دهندگی، ب - ویژگی واحدهای موجود در نظام، ج - کیفیت توزیع توانایی واحدها (قوام، ۱۳۸۴: ۸۹)، در این نظریه ساختار نظام بین‌الملل متشکل از واحدهای متعامل با قواعد رفتاری معینی است که به رفتار واحدها شکل می‌دهد» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۳۳).

طبق نظریه نواقع‌گرایی برای تحلیل ماهیت و تنوع رفتار سیاست خارجی ایران به‌جای تأکید بر ویژگی‌های ملی و داخلی آن باید بر محیط خارجی آن تمرکز کرد. ساختار مادی نظام بین‌الملل یا قطب‌بندی آنکه برحسب تعداد قدرت‌های بزرگ تعریف می‌شود عامل تعیین‌کننده جایگاه نسبی قدرت ایران و به‌تبع آن رفتار سیاست خارجی آن است. در چارچوب نواقع‌گرایی، رفتار سیاست خارجی ایران تابعی از ویژگی‌های موقعیتی و جایگاه نسبی قدرت آن در نظام بین‌الملل آنارشیک، موازنه‌قوای بین‌المللی و منطقه‌ای و در رابطه با سایر کشورهاست. به‌گونه‌ای که الگوی رفتاری ستیزشی، رقابتی و همکاری‌جویانه در سیاست خارجی ایران و همچنین تداوم و تغییر آن بر پایه این سه متغیر الگویی قابل تحلیل و تبیین می‌باشد.

در حالی که رفتار خارجی ایران در زمان جنگ دوم جهانی در چارچوب جبر ساختاری (فشار سیستماتیک) نظریه ساختاری کنت والتز قابل فهم است، رفتار جمهوری اسلامی در برخورد با ائتلاف قدرت‌ها در جنگ تحمیلی در چارچوب سازه‌انگاری (با تأکید بر تعامل ساختار و کارگزار) قابل درک است. سازه‌انگاران بر رابطه متقابل میان ساختار و کارگزار تأکید دارند. آنها از یک‌سو در برابر برداشت‌های فردگرایانه و اراده‌گرایانه قرار می‌گیرند که صرفاً بر نیات و کنش کارگزار تأکید می‌کند و ساختارها را چیزی جز مجموعه‌ای از واحدها یا کنشگران نمی‌دانند و به نقش ساختارها در شکل دادن و قوام بخشیدن به کارگزاران توجه ندارند؛ از سوی دیگر در مقابل نگرش‌های ساختارگرایانه‌ای هستند که با تمرکز بر نقش ساختارها در تعیین بخشیدن به هویت و رفتار کنشگران جایی برای نقش آگاهی، فاعلیت و عاملیت اجتماعی نمی‌گذارند. از دید و نیت هویت‌ها حلقه اصلی در قوام متقابل ساختار-کارگزار هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۷۸). سازه‌انگاران برای اجتناب از تعیین‌گرایی و اراده‌گرایی به مفهوم ساختاریبی متوسل می‌شوند. در این رابطه، از یک‌طرف ساختار نظام بین‌الملل به‌صورت امکان و محدودیت بر رفتار سیاست خارجی ایران اثرگذار است و از سوی دیگر رفتار سیاست خارجی ایران می‌تواند به دو صورت سازگاری و ناسازگاری بر نظام بین‌الملل موجود تأثیرگذار باشد.

رابطه ساختار نظام بین‌الملل و بروز جنگ جهانی دوم و تحمیلی

جنگ جهانی دوم، دومین جنگ فراگیر است که از سپتامبر ۱۹۳۹ آغاز شد و اوت ۱۹۴۵ پایان یافت. این جنگ علاوه بر اروپا، در بخش‌های گسترده‌ای از قاره آسیا و آفریقا تأثیرات مخرب عمده‌ای بر جای گذاشت و کشورهای از جمله ایران را درگیر خود کرد. علل اصلی جنگ جهانی دوم عبارت بود از اشتباهات عهدنامه ورسای (۷ مه ۱۹۱۹) همچنین پیامدهای بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ م. و از همه مهم‌تر رقابت سیاسی فاشیسم، دموکراسی‌های غربی و مارکسیسم.

با انقراض رژیم تزاری به‌عنوان یک رقیب و به قدرت رسیدن یک دولت کمونیستی به‌صورت یک دشمن در شوروی سیاست خاورمیانه‌ای و حتی سیاست جهانی انگلستان محتاج دگرگونی بنیادی بود. این دگرگونی به‌صورت «استراتژی سازش‌کاری» با آلمان و ایجاد یک منطقه قرنطینه یا «کمر بند بهداشتی» در طول مرزهای روسیه شوروی به‌منظور جلوگیری از گسترش کمونیسم به خارج از کشور نمایان شد (جامی، ۱۳۷۸: ۱۳). در تعقیب این سیاست، از نیمه دهه ۱۹۲۰ م. انگلستان درصدد بود تا در آلمان نیز همانند کشورهای اروپای غربی یک رژیم قوی ضد کمونیسم روی کار آورد و بدین ترتیب در برابر شوروی و فرانسه در قاره اروپا موازنه قوا را حفظ نماید. این سیاست موجب تقویت هیتلر و پیروزی وی در انتخابات پارلمانی گردید.

رقابت سیاسی میان دو دولت انگلستان و شوروی در رشد و پرورش آلمان هیتلری نقش مؤثری داشت و زمینه را برای ظهور آدولف هیتلر را که عامل اصلی شروع جنگ جهانی دوم بود، تسهیل کردند. هیتلر که شکست آلمان را نتیجه توطئه یهودیان و کمونیست‌های دانست، نه‌تنها خواستار تجدیدنظر در عهدنامه ورسای شد، بلکه با طرح شعار پان ژرمنیسم و با اعلام برتری کامل نژاد ژرمن، حق گسترش قلمرو آلمان تا سرزمین ملت‌های اسلاو در اروپای مرکزی و شرقی را مسلم انگاشت و تبعیض نژادی را اساس جهان‌بینی خود قرار داد و به همین شکل درصدد گسترش نفوذ خود در دیگر نقاط جهان برآمد. در اول سپتامبر ۱۹۳۹، ارتش آلمان به لهستان حمله برد و در ۳ سپتامبر انگلیس و فرانسه به رایش آلمان اعلام جنگ کردند. لهستان در کمتر از یک ماه از ارتش‌های آلمان و شوروی شکست خورد و زمینه برای حمله به دیگر مناطق فراهم آمد.

نظام بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی، در آغاز دهه ۱۹۸۰ قدرت تحلیل خود را نسبت به تحولات جهانی از دست‌داده بود؛ زیرا با ظهور قطب‌های جدید قدرت، کنترل دو ابرقدرت بر معادلات بین‌المللی کاهش یافته و با بروز شکاف در نظام، امکان نقش مستقل دولت‌های دیگر فراهم شده و بسیاری از کشورها راه مستقل و جدایی از حیطه دو بلوک را دنبال می‌کردند. ایران از جمله کشورهایی بود که با شعار نه شرقی - نه غربی طلایه‌دار راهی جدید شد که هم‌زمان تسلط دو قدرت بزرگ را بر مقدرات بشری محکوم ساخت (صالحی، ۱۳۹۰: ۱۶۰). این امر برای ابرقدرت‌های بزرگ بین‌المللی پذیرفتنی نبود زیرا قدرت‌های بزرگ نیز از شعارهای استقلال‌طلبانه جمهوری اسلامی ناخشنود بودند. از این‌رو ساختار نظام بین‌الملل برای ایجاد تغییر و تحول در رفتار سیاست خارجی ایران، محدودیت‌های گسترده‌ای را اعمال

کرد. جنگ ایران و عراق را می‌توان چالش نظام بین‌الملل و واکنش قدرت‌های بزرگ در ساختار نظام دوقطبی علیه ماهیت و ذات انقلاب اسلامی ایران دانست (متقی، ۱۳۸۸: ۴۹۱).

سیاستمداران هر دوطرف در پی بهره‌برداری از جنگ عراق علیه ایران به نفع خود بودند؛ مقامات شوروی انقلاب ایران را به‌عنوان نیروی آشوب‌ساز در حوزه مرزهای پیرامونی و عرصه‌های درون ساختاری اتحاد شوروی تلقی نموده، بر ضرورت مقابله و محدودسازی انقلاب ایران تأکید داشتند و معتقد بودند که اگر قدرت سیاسی و استراتژیک ایران افزایش پیدا کند، موازنه قوا در حوزه منطقه‌ای دگرگون شده و در چنین شرایطی، ایران به انجام چالش‌های فراگیری در برابر قدرت‌های بزرگ مبادرت می‌نماید (گازبروفسکی و کدی، ۱۳۸۷: ۶۶). شوروی هرگونه درگیری نظامی ایران با کشورهای منطقه را به‌عنوان چالش امنیتی استراتژیک برای جمهوری اسلامی تلقی نموده که به کاهش اهداف توسعه‌طلبانه آن کشور در حوزه خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز منجر خواهد شد. با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، این کشور از اردوگاه غرب خارج شد و به‌عنوان یک کنشگر برای نظام دوقطبی به‌حساب آمد. ایران بعد از انقلاب در مقابل آمریکا سیاست‌های خصمانه‌ای را در پیش گرفت (Gary Sick, 1990:120-121).

به‌زعم رهبران آمریکا، انقلاب اسلامی از چند جهت امنیت منطقه را در معرض تهدید قرار می‌داد که یکی از آنها مسئله صدور انقلاب اسلامی بود. درک رهبران آمریکا از مفهوم شعار صدور انقلاب سبب گردید تا از آن پس، از دیدگاه آنان، ایران تهدیدی جدی برای امنیت و ثبات منطقه باشد. کنش دیگری که از جانب جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت و سبب تفسیر دولت آمریکا از آن کنش و تعریف خود از وضعیت حاصله و واکنش متقابل گردید. اشغال سفارت آمریکا در تهران بود. با اشغال سفارت آمریکا، «دوران سنگربندی» و مقابله‌ی رودرروی جمهوری اسلامی ایران و آمریکا آغاز گردید (متقی، ۱۳۸۸: ۶۸). اشغال سفارت آمریکا، به اعتبار سیاسی و جهانی این کشور ضربه‌ای سنگین وارد کرد. از این‌رو امیدوار بود با تحمیل جنگ بر ایران و تداوم فشارها از طریق تحریم‌های نظامی و سیاسی، جمهوری اسلامی را مجبور به آزادسازی گروگان‌ها نماید. آمریکایی‌ها جنگ علیه جمهوری اسلامی را در راستای اهداف خود در مسیر کاهش پتانسیل و تأثیرگذاری منطقه‌ای ایران می‌دانستند (متقی، ۱۳۷۶: ۸-۸۶). در چنین شرایطی جنگ تحمیلی آغاز گردید. این جنگ از جمله اقدامات واکنشی آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی بود و جنگ تحمیلی به‌عنوان نمادی از منازعات غیرمستقیم آمریکا علیه ایران تلقی می‌شد (رمضانی، ۱۳۸۲: ۶۶).

ملاقات محرمانه صدام و برژینسکی در مرز اردن به‌منزله «چراغ سبز آمریکا» به عراق برای آغاز جنگ بود و این تلقی را در صدام به وجود آورد که در صورت حمله به ایران مورد حمایت آمریکا قرار خواهد گرفت (تیمرن، ۱۳۷۶: ۱۶۳). آمریکایی‌ها درصدد سازمان‌دهی جنگ محدود کم‌شدت بودند؛ در حالی که عراقی‌ها انگیزه‌ی لازم را برای افزایش بحران و تبدیل جنگ منطقه‌ای به بحران بین‌المللی داشتند (متقی، ۱۳۸۸: ۳۸۹-۳۹۰). بنابراین حمله عراق به ایران با اطلاع قبلی آمریکا و شوروی صورت گرفت. جمهوری اسلامی ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی به دلیل ماهیت انقلاب اسلامی و تسخیر سفارت

آمریکا پیوندهای قبلی خود را از دست داده بود. در چنین وضعیتی، رژیم بعث احساس کرد جمهوری اسلامی قدرت لازم برای دفاع از خود را ندارد و در برابر اقدام نظام به شدت آسیب‌پذیر است (خرم دره، ۱۳۸۱: ۲۳-۹).

استراتژی دستگاه دیپلماسی و ساختار نظام بین‌الملل

دولت‌ها با توجه به نیازهای داخلی، موقعیت جغرافیایی (ژئوپولیتیک) و تحت تأثیر ساختار و عملکرد نظام بین‌الملل، استراتژی‌های مانند بی‌طرفی، اتحاد و ائتلاف... را برای تأمین اهداف و منافع ملی برمی‌گزینند (هالستی، ۱۳۷۳: ۱۶۷)، از نظر هالستی قدرت‌های بزرگ هستند که موافقت می‌کنند که یک کشور بی‌طرف باشد.

ایران در ۴ سپتامبر ۱۳/۱۹۳۹ شهریور ۱۳۱۸ درست یک روز پس از شروع جنگ جهانی دوم بی‌طرفی قاطع خویش را اعلام داشت (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۰۰). جالب آن است که همه قدرت‌ها از این موضع ایران استقبال کردند. انگلیسی‌ها به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ مایل بودند سیاست بی‌طرفی ایران مورد احترام قرار گیرد؛ در این باره از وزارت امور خارجه انگلیس نقل شده که «سیاست ما بایستی هدفش حفظ سیاست بی‌طرفی ایران باشد، تا آنکه زمان مناسب برای استفاده از این کشور به‌عنوان پایگاهی برای حمله به خاک شوروی فرارسد» (گنج بخش زمانی، ۱۳۸۵: ۱۵۱). از سوی دیگر از آن جهت از این خط و مش استقبال کرد که در جهت آرام نگه‌داشتن اوضاع آن بخش از جهان که قدرت بریتانیا تکافوی تضمین امنیت منافع مهمش را نمی‌کرد، مؤثر بود (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۰۳). دولت شوروی نیز ابتدا با سیاست بی‌طرفی ایران موافق بود، زیرا بیم داشت که از ایران به‌عنوان پایگاهی علیه آن کشور استفاده کنند (الهی، ۱۳۸۲: ۱۲۴). آلمان نیز با بی‌طرفی ایران موافق بود. از اینکه می‌توانست در کنار شوروی و انگلستان که ایران را از گذشته، حوزه‌های نفوذ خود تلقی می‌کردند، روابط اقتصادی خوبی با ایران داشته باشد، راضی بود و به همین مقدار بسنده می‌کرد (رونوون، ۱۳۵۷: ۳۷۸). هدف اصلی آلمان از حمایت از بی‌طرفی ایران آن بود که مانع از تغییر موقع ایران به نفع متفقین گردد.

یکی از عواملی که بر دشواری بی‌طرفی ایران افزود، در روابط آن کشور با شوروی بود. دولت ایران معاهدات آلمان و شوروی را با نگرانی بسیار تلقی کرد. تقسیم لهستان بین آلمان و شوروی، ایران را از احتمال توجه شوروی (U.S. Department of State, 1985, p.621) به مناطق شمالی کشور بیمناک ساخت. موافقت و همراهی شوروی با آلمان، باعث شد که این کشور جایگاه و پایگاه مناسبی را در ایران، به‌ویژه در عرصه اقتصادی کسب کند. شوروی که بریتانیا را دشمن خود می‌دانست، سعی داشت با تسهیل جریان کالاهای آلمانی از طریق قلمرو خود به ایران، با انگلستان به مقابله برخیزد (زرگر، ۱۳۷۲: ۳۶۲). تصور ایرانیان آن بود که ممکن است ایران به‌عنوان منطقه نفوذ شوروی از سوی آلمان به رسمیت شناخته شده باشد (عنایت زاده، ۱۳۸۵: ۱۱۳). واکنش رضاشاه به نزدیکی آلمان و شوروی کنار نهادن قاعده توازن تجاری و گسترش روابط با آلمان بود که شوروی را نگران نمود (عاقلی، ۱۳۷۰: ۲۱۰). این گمانه‌زنی‌ها،

باعث شد که دشمنی و مخالفت ایران و شوروی در مقایسه با انگلستان بیشتر باشد. با توجه به شرح فوق از روابط ایران با قدرت‌های بزرگ این نکته به‌روشنی مشهود است که حفظ سیاست بی‌طرفی ایران امر آسانی نبوده است. با این حال تا زمان تهاجم آلمان به شوروی این سیاست از طریق موازنه ظریف ادامه یافت.

با حمله آلمان به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱/ اول تیر ۱۳۲۰ منافع شوروی و انگلیس در ایران نه نحو روزافزونی تطابق بیشتری یافت. یکی از آثار حمله آلمان به خاک شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱م، تغییر ذهنیت شوروی و انگلیس نسبت به یکدیگر بود. منطق بقا، حکم می‌کرد که اختلافات بنیادین را کنار گذاشته، به مبارزه با فاشیسم پردازند (زیباکلام، ۱۳۸۳: ۵۸). بی‌تردید حمله آلمان به شوروی، اهمیت استراتژیک و سوق‌الجیشی ایران را برای قدرت دیگر، به‌ویژه متفقین دوچندان ساخت.

این تحولات سیاست بی‌طرفی ایران را در موقعیت بسیار دشواری قرار داد. واکنش ایران در قبال این دگرگونی اساسی در موقعیت بین‌المللی، تکیه بیشتر بر تداوم سیاست بی‌طرفی بود. با توجه به شرایط متفقین در اروپا و موفقیت‌های ارتش آلمان در شوروی برآوردن خواسته‌های متفقین امر دشواری بود. در هرحال رابطه‌ی ایران و آلمان چنان بوده است که ایران نمی‌توانسته بدون در نظر گرفتن آن، سیاست طرفداری از متفقین را پیشه کند (الهی، ۱۳۸۲: ۳۷). از سوی دیگر، همسایگی با کشورهای چون روسیه و انگلیس، این اجازه را به ایران نمی‌داد که بتواند سیاست طرفداری از آلمان را دنبال کند، نکته‌ای که سبب شد ایران ندادن در این معادله کدام طرف را برگزیند. از این‌رو ایران کانون توجه کشورهای اروپایی و آمریکا شد، زیرا موقعیت نظامی کشور آن را از حائل برای حفاظت از هند به مکانی تبدیل کرد که تسلط بر آن، تسلط بر نفت و سیاست خاورمیانه بود. اشغال ایران به دلیل نزدیکی به آلمان نبود، ایران کانون نبرد قدرت‌های جهانی برای تسلط بر منطقه بود. رابطه با آلمان فقط بهانه اشغال کشور بود (آبادیان، ۱۳۹۰: ۲۶).

استراتژی که جمهوری اسلامی در جنگ تحمیلی اتخاذ می‌نمود، متناسب با گفتمان غالب یعنی آرمان‌گرایی انقلابی بود. در اهداف انقلاب اسلامی بر صدور انقلاب، سیاست «نه شرقی و نه غربی» و همچنین بر «امنیت بقا و امنیت ملی» تأکید داشت. بدین‌سان برای پیاده ساختن اهداف و ویژگی‌ها در سیاست خارجی نیاز به استراتژی وجود داشت. لذا با توجه به چنین گفتمانی، ایران استراتژی «عدم تعهد انقلابی» را اختیار نمود. یکی از مهم‌ترین رویکردها در روابط خارجی سیاست نه شرقی و نه غربی بود، بنابراین استراتژی که برمی‌گزید می‌بایست در قالب استراتژی «عدم تعهد» باشد. با اتخاذ این استراتژی در طول این دوره، «آرمان‌گرایان انقلابی» عملاً برداشت دوقطبی از جهان را مردود شمرده و اصرار داشتند که دیدگاه خودشان، جانشین آن شود، دیدگاهی که حول برپایی نظم جهانی اسلامی از طریق پیگیری نوعی سیاست خارجی مواجهه‌جویانه در قبال شرق و غرب، همراه با جهاد پرخاشگرایانه برای صدور انقلاب اسلامی دور می‌زد (رمضانی، ۱۳۸۰: ۷۵). لذا با اتخاذ چنین سیاستی در قبال شرق و غرب، طبیعی بود که ایران ساختارهای نظام بین‌الملل را قبول نداشته باشد. زیرا ایران بر این باور بود که ساختار نظام

بین الملل بر اصل نابرابری و سلطه قدرت‌های بزرگ و همچنین استعمار کشورهای ضعیف‌تر شکل یافته است. به طوری که در فاصله سال‌های جنگ تحمیلی، شورای امنیت هفت قطعنامه را در این ارتباط به تصویب رسانید و در مواقع مختلف بیانیه‌هایی را مبنی بر درخواست عقب‌نشینی نیروها به مرزهای شناخته شده بین‌المللی، استرداد اسراء و... صادر نمود (دفتر سازمان ملل متحد، ۱۳۷۴: ۳۵). اما همان‌گونه که بیان گردید واکنش ایران، واکنشی منفی بود. با صدور قطعنامه ۵۱۴ از سوی شورای امنیت، نخست‌وزیر آقای موسوی بیان داشت که «از شورای امنیتی که پنج قدر جهان در آن حق وتو دارند، جز این انتظار نمی‌رفت و در حقیقت رأی شورای امنیت رأی اعتماد شوروی و آمریکا به صدام است... و ما احتیاجی به نیروهای بیگانه در مرزها نداریم» (آقای، ۱۳۸۵: ۱۵).

نگرش منفی به سازمان‌های بین‌المللی، این فرصت را به عراق داد تا در هنگام تجاوز به خاک ایران، سازمان ملل متحد متجاوز اصلی (عراق) را معرفی نماید و تنها خواستار آتش‌بس از سوی طرفین گردد. بنابراین به‌رغم قطعنامه‌های شورای امنیت، ایران به این سازمان به‌عنوان ابزار سلطه‌گری و استثمارگری نگاه می‌کرد. اما به تدریج با عدم دستیابی به اهداف تعیین شده در سلسله عملیات میدانی و بن‌بست کلی در روند نظامی جنگ از یک سو و تلاش حساب‌شده عراق برای درگیر ساختن ایران با نتایج ادامه جنگ از طریق گسترش دامنه آن در قالب جنگ شهرها و جنگ نفت‌کش‌ها، تحول در رفتار سیاست خارجی ایران را اجتناب‌ناپذیر ساخت (درویان، ۱۳۸۱: ۶۳-۶۸)، با تداوم جنگ و در پی فشارهای بین‌المللی در قبول آتش‌بس از سوی ایران و همچنین تحول در نگرش ایران با تغییر در گفتمان خود که منجر به تحول در اهداف سیاست خارجی ایران گردید، به تدریج نگاه ایران به این سازمان تغییر یافت و در نهایت منجر به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل از سوی ایران گردید.

سیاست‌های مشترک قدرت‌های بزرگ در قبال ایران

با به قدرت رسیدن یک قدرت کمونیستی در جریان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و ایجاد شرایط جدید، بالطبع آثار و نتایجی را به دنبال داشت. که یکی از آنها، تغییر در تعاملات بین‌المللی و شکل‌گیری منافع جدید بود؛ مسلماً انگلستان نخستین کشوری بود که از این وضعیت جدید آشفته و هراسان بود با به قدرت رسیدن یک دولت کمونیستی در روسیه که شعار ضد سرمایه‌داری سر می‌داد. سیاست خاورمیانه‌ای و حتی سیاست جهانی انگلستان محتاج دگرگونی بود. این دگرگونی به صورت «استراتژی سازش کارانه» با آلمان و ایجاد یک منطقه قرنطینه در طول مرزهای روسیه شوروی به منظور جلوگیری از گسترش کمونیسم به خارج از کشور نمایان شد (جامی، ۱۳۷۸: ۱۳). امید انگلیس، آن بود که با افزایش قدرت نظامی و اقتصادی آلمان، اختلافات مسکو و برلین در اروپا گسترش یابد و توسعه این اختلافات سبب نزدیکی بیشتر شوروی به انگلستان شود (الهی، ۱۳۸۲: ۳۳). یکی از آثار این استراتژی بر ایران آن بود که امکان تقویت و استحکام پایگاه و جایگاه آلمان در ایران را فراهم کرد. از نظر بریتانیا حضور آلمان بزرگ‌ترین مانع برای

گسترش نفوذ روس‌ها در ایران محسوب می‌شد. از سوی دیگر این وضعیت باعث شد که آلمان بتواند حداکثر استفاده را برای پیش‌برد اهداف خود در ایران نماید (ولی زاده، ۱۳۸۵: ۲۵۳).

حُسن نظر اتحاد جماهیر شوروی نسبت به توسعه نفوذ آلمان در ایران، در طی اولین دهه سلطنت رضاشاه، نیز در پیروی از این سیاست بوده است. به همین علت روسیه شوروی از رضاشاه حمایت ضمنی می‌کرد و مانعی در ایجاد ارتباط و نفوذ آلمان در ایران به وجود نمی‌آورد و به راحتی راه ترانزیت ایران-آلمان را مهیا می‌کرد، چراکه درآمد اقتصادی برای آنها به همراه داشت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۲: ۵۱). روش شوروی را می‌توان محرک اصلی اتخاذ سیاست بی‌طرفی از جانب دولت ایران دانست. چرا که هرگونه اقدام آشکاری از جانب ایران در جهت نزدیکی و همکاری با انگلستان، که خواهناخواه به پیشبرد نقشه‌های امپریالیستی انگلستان در منطقه خاورمیانه کمک می‌کرد، باعث تحریک فوری شوروی بر علیه ایران می‌شد. دولت شوروی در آغاز جنگ جهانی دوم در جبهه ائتلافی آلمان بود و در پی این مسئله سیاست خارجی آن دولت در رویاروی با انگلیس قرار داشت.

با حمله آلمان به خاک شوروی، در ۲۱ ژوئن ۱۹۴۱م. مطابق منطق ساختارگرایی، تمام معادلات و تعاملات بین‌المللی تغییر یافت، اکنون با دیگر منطق ساختارگرایی در تبیین حوادث بین‌المللی به‌ویژه تأکید بر اصل نظم‌دهنده سیستم بین‌المللی (یعنی اصل انارشسیسم) نمایان می‌شود؛ چرا که دولت‌ها با معمای امنیت مواجه شدند. «معمای امنیت» برای همه دولت‌ها بدون توجه به ویژگی‌ها متفاوت ساختار داخلی آنها، مشترک است. یکی از آثار این شرایط جدید تغییر ذهنیت شوروی و انگلیس نسبت به یکدیگر بود. هم استالین و هم چرچیل به‌خوبی می‌دانستند که هیتلر به همان اندازه که با ایدئولوژی کمونیستی مخالف است، با ایدئولوژی لیبرال دموکراسی نیز سر عناد و دشمنی دارد (وینسنت، ۱۳۸۶: ۲۱۷. صلاحی، ۱۳۸۱: ۹۸). از این‌رو بریتانیا پس از حمله آلمان به شوروی، بلافاصله با شوروی یک معاهده که اتحاد نظامی دو کشور را دربرداشت به امضا رساند.

در حقیقت با اینکه جنگ آلمان بر ضد شوروی ربطی به ایران نداشت، اما بدیهی بود که اکنون متفقین نمی‌توانستند تحمل نمایند که کشوری با این دشمن (آلمان)، طرح دوستی و همکاری بریزد. بنابراین آنها به این نتیجه رسیدند که چاره‌ای جز اشغال ایران که به‌رغم اعلام سیاست بی‌طرفی متمایل به دشمن آنها یعنی آلمان است، وجود ندارد.

از زمانی که برنامه‌ریزی اولیه برای حمله نظامی عراق به ایران آغاز شد، می‌توان نشانه‌هایی را از هماهنگی مواضع مشترک آمریکا و شوروی در ارتباط با جنگ احصاء کرد. چنین نشانه‌هایی را می‌توان در زمان آغاز جنگ، تنظیم قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل، رایزنی‌های مشترک برای محدودسازی جمهوری اسلامی ایران و حمایت از متحدین عراق در چارچوب نصب پرچم‌های جعلی بر روی کشتی‌های نفت‌کش دانست.

از دید استراتژیست‌های آمریکایی وضعیت مطلوب واشنگتن در منطقه، زمانی پدیدار می‌شد که جنگ ایران و عراق به مرزهای دو کشور محدود شود و به کشورهای حاشیه خلیج فارس گسترش پیدا نکند.

در مورد شوروی نیز می‌توان گفت این کشور تحت تأثیر عواملی که سیاست خارجی کشورش را شکل می‌داد و بر اساس منافع که در پی دستیابی به آنها بود، سیاست میانجیگری در جنگ، جلوگیری از دور شدن تهران و بغداد از مسکو و رفتن به سمت غرب، جلوگیری از شکست یا پیروزی طرف‌های درگیر را در پیش گرفت. بنابراین، سیاست اصولی دو ابرقدرت در قبال جنگ ایران و عراق سیاست جنگ بدون پیروز بود. مسکو و واشنگتن، جنگ ایران و عراق را برخلاف سایر منازعات دنیا نه یک موضوع ایدئولوژیک بلکه مسئله‌ای ژئوپلیتیک می‌دانستند. از این رو، برای دو ابرقدرت، برتری یکی از دو طرف جنگ پذیرفتنی نبود. این واقعیت، توافقی نانوشته میان مسکو و واشنگتن بود (کرمی، ۱۳۹۱: ۷۶).

در سال ۱۳۶۶ دو عامل مهم موجب تغییر نگرش قدرت‌های بزرگ نسبت به جنگ ایران و عراق و تصمیم آنها به مداخله مستقیم و پایان دادن به جنگ شد. عامل نخست، روی کار آمدن گورباچف در شوروی و عامل دوم فشار نظامی ایران بر عراق بود. حضور گورباچف بر مسند یکی از قطب‌های قدرت در نظام بین‌المللی به دلیل گرایش وی به الگوی غرب موجب همگرایی بیشتر میان آمریکا و شوروی شد. در این روند، به دلیل تمایل گورباچف به چاره‌جویی برای مسائل داخلی، حل بحران‌های بیرونی که شوروی درگیر آن بود، جزو برنامه‌های اصلی مسکو قرار گرفت. وضعیت جدید، پایان جنگ سرد میان دو ابرقدرت تلقی می‌شد.

از این رو پس از پیروزی ایران در فتح فاو مقامات رسمی شوروی در واکنشی جانب‌دارانه از عراق، اظهار داشتند، مسکو از پیشنهادهای صلح صدام برای پایان عملیات پشتیبانی می‌کند (اردستانی، ۱۳۷۹: ۱۸۵). پس از تداوم پیروزی ایران و پیشروی در شرق بصره، گورباچف ضمن «بی‌معنی خواندن جنگ» گفت: «این جنگ باید از طریق مذاکرات سیاسی پایان یابد... راه دیگری وجود ندارد» (تیمرمن، ۱۳۶۶: ۴۸۸). تلاش‌های شوروی در این راستا از اقدامات دیپلماتیک گرفته تا کمک نظامی به عراق، در نوسان بود. پس از فتح فاو توسط ایران، آمریکا درصدد برآمد با هماهنگی شوروی خط و مشی جدیدی را در برابر جنگ ایران و عراق اتخاذ کند. شولتز، وزیر امور خارجه آمریکا گفت: «در این مذاکرات (استکهلم) واشنگتن و مسکو به این توافق رسیدند که پایان جنگ به نفع آمریکا و شوروی است» (اردستانی، ۱۳۷۹: ۱۸۵).

به دنبال اصرار آمریکا برای پایان جنگ و جلوگیری از سقوط احتمالی عراق و نیز تأکید مضاعف محیط بین‌المللی بر لزوم تحریم تسلیحاتی ایران، از شدت مخالفت شوروی کاسته شد و پس از آنکه آمریکا به‌طور عملی وارد درگیری با ایران شد و به حمله نظامی به چاه‌های نفت، اسکله‌ها و کشتی‌های ایران مبادرت ورزید، مواضع شوروی به‌جز برخی مخالفت‌های لفظی، سکوت و دنباله‌روی از استراتژی آمریکا بود. برای پایان دادن به جنگ، تقسیم‌کار نانوشته به این شکل بود که شوروی به‌طور گسترده به پشتیبانی لجستیکی برای احیای ارتش عراق پردازد و آمریکا نیز با اعمال فشار اقتصادی، سیاسی و نظامی همچون تحریم نفتی و تسلیحاتی، حضور نظامی در خلیج فارس و حمله به نفت‌کش‌ها و بنادر و تصویب قطعنامه ۵۹۸ در سازمان ملل، ضمن برقراری مجدد موازنه در جنگ، ایران را به پذیرش آتش‌بس وادار کنند.

استراتژی دستگاه دیپلماسی و ائتلاف قدرت‌های بزرگ

واقع‌گرایی ساختاری بر این امر تأکید می‌ورزد که برای درک رفتار دولت‌ها (قدرت‌های بزرگ و کوچک) باید ساختارهای سیستم بین‌المللی را شناخت. والتز معتقد است که ساختار نظام بین‌الملل نه تنها بر رفتار دولت‌ها تأثیر می‌گذارد، بلکه از طریق تحمیل محدودیت‌هایی بر آنها مناسبات بین‌المللی را شکل می‌دهد. پس از شروع جنگ جهانی دوم وقتی دولت ایران بی‌طرفی قاطع خویش را اعلام داشت همه قدرت‌ها از این موضع ایران استقبال کردند و مایل بودند سیاست بی‌طرفی ایران را مورد احترام قرار گیرد. وضعیت جدید برای رضاشاه کمال مطلوب بود، ولی حکومت وی در موقعیتی قرار نداشت که بتواند خارج از نفوذ و فارغ از منابع اساسی بریتانیا و اتحاد شوروی عمل کند. چرا که با حمله هیتلر به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱/اول تیر ۱۳۲۰ و اتحاد انگلیس و شوروی در واکنش به آن، آرایش سیاسی و نظامی جنگ جهانی دوم تغییر یافت. براساس نظر والتز دولت‌ها تحت تأثیر اصل نظم‌دهنده سیستم بین‌المللی (یعنی اصل انارشسیسم) با معمای امنیت مواجه هستند. از این رو دو دولت انگلیس و شوروی علیرغم ماهیت ایدئولوژیک متضاد به یک اتحاد علیه آلمان جهت حفظ امنیت و بقای خود روی آوردند. این تغییرات در عرصه بین‌الملل باعث شد که موازنه سیاست خارجی ایران نیز دستخوش تغییر و از هم‌پاشیدگی شود؛ بدین ترتیب که حفظ و ادامه سیاست بی‌طرفی در وضعیت جدید کاری بسی دشوار بود و به امکانات نظامی و اقتصادی و دیپلماسی بسیار کارآمد و فعال نیاز داشت که ایران آن روز فاقد آن بود.

والتز به نقش قدرت‌های بزرگ در حفظ نظم در سیستم می‌پردازد. به اعتقاد او مسئله این است که چگونه قدرت‌های بزرگ به شیوه سازمان‌یافته امور بین‌المللی را مدیریت می‌کنند نخستین عامل برای حفظ استراتژی بی‌طرفی، تضمین بی‌طرفی اعلام‌شده توسط قدرت‌های بزرگ است. پس از آنکه سیاست بی‌طرفی رضاشاه کارایی‌اش را برای متفقین از دست داد و در استراتژی جدید انگلیس اتحاد با شوروی مطرح شد، متفقین خطر ستون پنجم آلمان را مطرح کردند. اما واقعیت آن بود که متفقین از ستون پنجم نمی‌ترسیدند، بلکه اکنون سیاست‌های راهبردی آنها با سیاست خارجی رضاشاه سازگاری نداشت و نگران عملکرد رضاشاه و همکاری او بودند. در حفظ بی‌طرفی، توان مقاومت دولت بی‌طرف در حفظ راهبرد برگزیده شده است که از منظر واقع‌گرایی ساختاری اهمیت اساسی دارد. در نقص بی‌طرفی ایران، دولت زمین‌گیر شده و کمابیش از عهده هیچ‌کاری بر نمی‌آمد. اوضاع اقتصادی از هم گسیخته و بازپرداخت وام‌ها به نیروی سوم جهت بازسازی اوضاع اقتصادی گرایش پیدا کرد که این خود عاملی برای نقص بی‌طرفی بود.

این رفتارها و واکنش‌های نظام بین‌الملل و ابرقدرت‌ها نشانگر اهمیت توازن‌دهی ابرقدرت‌ها در جنگ‌های منطقه‌ای دارد. لذا تطویل و پایان جنگ‌ها تا حد زیادی بستگی به رویکرد قدرت‌های بزرگ موجود در نظام بین‌الملل دارند. این همکاری ضمنی و تلویحی کاملاً با گفته والتز که معتقد است نظام‌های دوقطبی بیشتر از نظام‌های چندقطبی بر همزیستی رقابت هژمونیک با موازنه توانایی‌های نظامی تأکید دارند، منطبق می‌باشد (Wolffort, 1999: 47).

از دید ونت هویت‌ها حلقه اصلی در قوام متقابل ساختار-کارگزار هستند. در این رابطه، از یک‌طرف ساختار نظام بین‌الملل به‌صورت امکان و محدودیت بر رفتار سیاست خارجی اثرگذار است و از سوی دیگر رفتار سیاست خارجی می‌تواند به دو صورت سازگاری و ناسازگاری بر نظام بین‌الملل موجود تأثیرگذار باشد. در دوران جنگ تحمیلی، کنش‌ها و اقدامات صورت گرفته از جانب دو بلوک شرق و غرب در حمایت از عراق متجاوز، سبب همبستگی و هویت ملی مبتنی بر «نه شرقی- نه غربی» در دوران جنگ تحمیلی، نمود کامل یافت. طبق دیدگاه سازه‌انگاران، این اقدامات و کنش‌های صورت گرفته توسط کنشگران شوروی و آمریکا، تفسیر جمهوری اسلامی از این کنش‌ها و تعریف آن از وضعیت حاکم در آن زمان، سبب انجام واکنش‌های خاصی گردید. که نهایتاً باعث شکل‌گیری هویت «نه غربی- نه شرقی» و استراتژی عدم تعهد انقلابی گردید.

استراتژی عدم تعهد انقلابی که از طریق پیگیری نوعی سیاست خارجی مواجهه‌جویانه در قبال شرق و غرب، همراه با جهاد پرخاشگرایانه برای صدور انقلاب اسلامی دور می‌زد (رمضانی، ۱۳۸۰: ۷۵). لذا با اتخاذ چنین سیاستی ایران بر این باور بود که ساختار نظام بین‌الملل بر اصل نابرابری و سلطه قدرت‌های بزرگ و همچنین استعمار کشورهای ضعیف‌تر شکل یافته است. از این‌رو قدرت‌های بزرگ برمقابله و محدودسازی انقلاب ایران تأکید داشتند و معتقد بودند که اگر قدرت سیاسی و استراتژیک ایران افزایش پیدا کند، موازنه قوا در حوزه منطقه‌ای دگرگون‌شده و در چنین شرایطی، ایران به انجام چالش‌های فراگیری در برابر قدرت‌های بزرگ مبادرت می‌نماید.

افزایش غیرقابل‌تحمل فشارها و تهدیدهای مستقیم و غیرمستقیم علیه ایران، توافق بی‌سابقه اعضای دائم شورای امنیت برای پایان جنگ، حضور گسترده آمریکا و غرب در خلیج فارس، وضعیت بحرانی بازار نفت و بالطبع وضع اقتصادی کشور، حمله نیروهای نظامی آمریکا به سکوه‌های نفتی ایران و ورود آمریکا به صحنه درگیری در خلیج فارس (درویان، ۱۳۹۱: ۲۲۳) و غرق کردن چندین کشتی جنگی ایران، گسترش بمباران‌های شیمیایی همگی باعث تحول در گفتمان سیاست خارجی و ظهور خرده گفتمان مصلحت‌گرایی مرکز محور در اواسط جنگ تحمیلی شدند. مفهوم مرکزی در این خرده گفتمان مصلحت مرکز یا ام‌القری، اولویت را از بسط مرکز به حفظ مرکز و تأمین نیازهای اساسی آن در داخل می‌داد. به‌موجب این نظریه، مهم‌ترین و اولین مصلحت اسلام و مسلمانان، حفظ موجودیت جمهوری اسلامی به‌مثابه ام‌القری و مرکز جهان اسلام است. نظریه ام‌القری محمدجواد لاریجانی بیشتر نوعی جهت‌دهی ساختارگرایانه به سیاست خارجی کشور تلقی می‌شود (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۳۶۵). این خرده گفتمان زمینه لازم را برای تجدیدنظر در ضرورت همبستگی جنگ و انقلاب و تغییر در رفتار سیاست خارجی فراهم می‌آورد. ساقط شدن هواپیمای مسافربری ایران حادثه مهمی بود که عمل‌گرایان با استفاده از آن موضوع پذیرش قطعنامه را پیش بکشند و معتقد بودند که ترک مخصصات تحت نظارت سازمان ملل بهترین راهکار ممکن است تا ایران بتواند از جنگ رهایی یابد و بار دیگر به امور داخلی انقلاب بپردازد (هوگلند، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

از سوی دیگر در عملیات نظامی، تصرف منطقه شلمچه ایران را به شهر استراتژیک بصره که برای عراق اهمیتی خاص داشت نزدیک نمود و باعث تغییر موازنه جنگ به نفع ایران گردید. امیدواری قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه نسبت به مقاومت عراق هم به شدت کاهش یافت. از این رو در شرایطی که احتمال موفقیت‌های ایران روبه افزایش و مقاومت عراق روبه کاهش گذارده بود، پایان جنگ بدون طرف پیروز می‌توانست تأمین‌کننده خواست‌های دو ابرقدرت از پایان جنگ ایران و عراق باشد در نتیجه آمریکا و شوروی که منافع حیاتی خود را در صورت پیروزی ایران در خطر می‌دیدند درصدد برآمدند که به هر نحو ممکن جنگ ایران و عراق را خاتمه دهند. به‌طور کلی، از مارس ۱۹۸۸ آمریکا و شوروی همانند دو کشور متحد در برابر ایران موضع گرفتند (کدی، ۱۳۷۹: ۲۲۵). هماهنگی و توافق دو ابرقدرت، که پس از جنگ جهانی دوم بی‌سابقه بود، دو ویژگی مهم داشت که هر دو بر جنگ ایران و عراق و پایان آن تأثیر گذاشت: یکی دامنه گسترده گفتگوهای خلع سلاح و دیگری حل و فصل درگیری‌های محلی با اعاده نقش سازمان ملل متحده. از همین رو بین‌المللی شدن جنگ ایران و عراق، آهنگ خطر را برای دو ابرقدرت به صدا درآورد و سیاست‌های گورباچف و مشکلات آمریکا زمینه را برای هماهنگی ابرقدرت‌ها و اقدام مشترک برای پایان دادن به جنگ ایران و عراق فراهم ساخت آنها هرکدام از نظر منافع خود و تهدیدات و خطرهایی که از تداوم جنگ متوجه آنها می‌شد بر پایان آن تأکید کردند و با استفاده از ساختارهای که در اختیار داشتند بر جمهوری اسلامی ایران فشار آوردند (امیری، بی‌تا: ۱۲). بررسی تحولات نظامی جنگ در سال‌های پایانی و برخی دلایل ایران برای زمینه‌های تغییر مفاد قطعنامه ۵۹۸ به‌وسیله سازمان ملل، رد قطعنامه‌های قبلی شورای امنیت توسط جمهوری اسلامی ایران به دلیل یک‌طرفه بودن بیشتر مفاد این قطعنامه‌ها، موجب شد تا شورای امنیت در رویارویی با آخرین موضع ایران در برابر قطعنامه ۵۸۸ به این نتیجه برسد که تا زمان ملحوظ کردن برخی نظرات ایران از صدور هرگونه قطعنامه دیگری خودداری ورزد. این نتیجه باعث شد تا شورای امنیت به تصویب قطعنامه‌ای اقدام کند که در آن تا حدودی نظر ایران به‌ویژه در زمینه‌ی تعیین متجاوز منعکس شده باشد.

از اسفندماه سال ۶۵ (همزمان با موفقیت‌های ایران در عملیات کربلای ۵) اعضای دائم شورای امنیت به‌منظور بحث و تبادل نظر در مورد بررسی راه‌های پایان جنگ ایران و عراق تشکیل شد. نتیجه این گروه، که جلسات خود را به‌صورت محرمانه برگزار می‌کردند، تحت عنوان قطعنامه ۵۹۸ منتشر شد. دولت آمریکا برای اعمال فشار بر ایران طرح تحریم تسلیحاتی را به‌عنوان ابزار ضمانت اجرای قطعنامه ۵۹۸ تسلیم شورای امنیت کرد تا بدین‌وسیله امکان ادامه جنگ را از جمهوری اسلامی سلب کند (رمضانی، ۱۳۸۰: ۶۵).

نتیجه‌گیری

والتر نظریه‌پرداز واقع‌گرایی ساختاری، معتقد است که ساختار نظام بین‌الملل نه‌تنها بر رفتار دولت‌ها تأثیر می‌گذارد، بلکه از طریق تحمیل محدودیت‌هایی بر آنها مناسبات بین‌المللی را شکل می‌دهد. با شروع

جنگ جهانی دوم دولت ایران در ۴ سپتامبر ۱۳/۱۹۳۹ شهریور ۱۳۱۸ بی‌طرفی قاطع خویش را اعلام داشت جالب آن است که همه قدرت‌ها از این موضع ایران استقبال کردند. اما با حمله آلمان به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱/ اول تیر ۱۳۲۰ سیاست بی‌طرفی رضاشاه کارایی‌اش را برای متفقین از دست داد و در استراتژی جدید انگلیس، اتحاد با شوروی مطرح شد. دو دولت انگلیس و شوروی علیرغم ماهیت ایدئولوژیک متضاد به یک اتحاد علیه آلمان جهت حفظ امنیت و بقا خود روی آوردند. از این‌رو متفقین نتوانستند تحمل نمایند که کشوری با آلمان طرح دوستی و همکاری بریزد. بنابراین رابطه با آلمان فقط بهانه اشغال کشور بود. از سوی دیگر «توزیع توانایی‌ها واحدها» در حفظ بی‌طرفی، از منظر واقع‌گرایی ساختاری اهمیت اساسی دارد. در نقص بی‌طرفی ایران، دولت زمین‌گیر شده و کمابیش از عهده هیچ کاری برنمی‌آمد. اوضاع اقتصادی ازهم گسیخته و بازپرداخت وام‌ها به نیروی سوم جهت بازسازی اوضاع اقتصادی گرایش پیدا کرد که این خود عاملی برای نقض بی‌طرفی بود.

از دیدگاه سازه‌انگاری از یک‌طرف ساختار نظام بین‌الملل به‌صورت امکان و محدودیت بر رفتار سیاست خارجی اثرگذار است و از سوی دیگر رفتار سیاست خارجی می‌تواند به دو صورت سازگاری و ناسازگاری بر نظام بین‌الملل موجود تأثیرگذار باشد. انقلاب اسلامی و استراتژی عدم تعهد انقلابی موجب شد که توازن قدرت موجود در ساختار نظام بین‌الملل را به چالش کشید و باعث شد تا ساختار با ایجاد جنگ ایران و عراق به‌عنوان جنگ موازنه، از خود واکنش نشان دهد. افزایش غیرقابل تحمل فشارها و تهدیدهای مستقیم و غیرمستقیم علیه ایران، توافق بی‌سابقه اعضای دائم شورای امنیت برای پایان جنگ، حضور گسترده آمریکا و غرب در خلیج فارس، وضعیت بحرانی بازار نفت و بالطبع وضع اقتصادی کشور همگی سبب شد تا ایران قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد. از سوی دیگر در شرایطی که احتمال موفقیت‌های ایران رو به افزایش و مقاومت عراق روبه کاهش گذارده بود، پایان جنگ بدون طرف پیروز می‌توانست تأمین‌کننده خواست‌های دو ابرقدرت از پایان جنگ ایران و عراق باشد در نتیجه آمریکا و شوروی درصدد برآمدند که به هر نحو ممکن جنگ ایران و عراق را خاتمه دهند. رد قطعنامه‌های قبلی شورای امنیت توسط جمهوری اسلامی ایران به دلیل یک‌طرفه بودن بیشتر مفاد این قطعنامه‌ها، موجب شد تا شورای امنیت به تصویب قطعنامه‌ای اقدام کند که در آن تا حدودی نظر ایران به‌ویژه در زمینه تعیین متجاوز منعکس شده باشد.

منابع

- آبادیان، حسین (۱۳۸۵)، «قدرت‌های بزرگ و اشغال ایران در جنگ جهانی دوم»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۲۸.
- ابوالفضل، امیری (بی‌تا)، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و فرایند پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت، فصلنامه مطالعات تاریخی - نظامی، سال دوم، شماره هفتم و هشتم.
- اردستانی، حسن (۱۳۷۹)، *تنبیه متجاوز*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

- اصغرپور، غلامرضا (۱۳۷۹)، *نقش آمریکا در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران*، تهران: کیهان.
- آقایی، داود (۱۳۸۵)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ هشت ساله (با نگاهی به جایگاه جامعه اروپایی در این سیاست)، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۷۳، پاییز.
- تیمرمن، کنت آر (۱۳۶۶)، *سودای مرگ*، ترجمه احمد تدین، چاپ دوم، تهران: مؤسسه خدمات رسا.
- خرم دره، احسان (۱۳۸۱)، «چگونگی شکل‌گیری ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران و تأثیر آن بر روند آغاز و تداوم جنگ ایران و عراق (۱۳۶۱-۱۳۵۷)»، *نگین ایران*، شماره ۱، تابستان.
- درودیان، محمد (۱۳۸۱)، *اجتناب‌ناپذیری جنگ*، تهران: مرکز مطالعات جنگ سپاه.
- درودیان، محمد (۱۳۸۱)، *پایان جنگ (سیری در جنگ ایران و عراق)*، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه.
- دفتر سازمان ملل متحد (۱۳۷۴)، *واقعیت‌های اساسی درباره سازمان ملل متحد*، ترجمه قدرت الله معمارزاده، تهران: کتاب‌سرا.
- رضائی، روح اله (۱۳۸۰)، *چارچوب تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهور اسلامی ایران*، مترجم: علی‌رضا طیب، تهران: نشر نی.
- رونوون، پی یر (۱۳۵۷)، *بحران قرن بیستم*، ترجمه احمد میرفندرسکی، ج ۲، تهران، دانشگاه ملی.
- زرگر، علی‌اصغر (۱۳۷۲)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه*، ترجمه کاوه بیات، تهران: انتشارات پروین و معین.
- زیباکلام، صادق (۱۳۸۳)، *تحولات سیاسی اجتماعی ایران، ۱۳۲۲-۱۳۲۰*، سمت.
- صالحی، حمید (۱۳۹۰)، «ابرقدرت‌های نظام بین‌الملل و جنگ عراق علیه ایران»، *فصل‌نامه سیاست مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۴۱، شماره ۱، بهار ۹۰.
- صلاحی، ملک یحیی (۱۳۸۱)، *اندیشه‌های سیاسی غرب در قرن بیستم*، تهران: نشر قومس.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۰)، *خاطرات یک نخست‌وزیر (دکتر احمد متین‌دفتری)*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- عبدالله، قنبرلو (۱۳۸۷)، *بررسی رویکردهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر مسئله کارگزار-ساختار*، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره دوم، تابستان.
- عنایت زاده، رضا (۱۳۸۵)، *گذشته‌های از اسرار بین تروپ-مولوتف به مناسبت پنجاهمین سالگرد حمله آلمان نازی به اتحاد شوروی مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۴۶ و ۴۵.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، *روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها*، انتشارات سمت.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۹۱)، «تحول سیاست شوروی در طول جنگ تحمیلی عراق علیه ایران»، *فصلنامه نگین ایران*، سال اول، شماره یک.
- کولائی، الهه (۱۳۸۰)، *اتحاد جماهیر شوروی از تکوین تا فروپاشی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی و امور خارجه.
- گازیروفسکی، مارک و کدی، نیکی (۱۳۸۷)، *نه شرقی نه غربی: روابط ایران با ایالات‌متحده و اتحاد شوروی*، ترجمه: الهه کولای و ابراهیم متقی، تهران: نشر المیزان.
- گروه جامی (۱۳۷۸)، *گذشته چراغ راه آینده است*، تهران: نیلوفر، چ دوم.

- گنج بخش زمانی، محسن (۱۳۸۵)، تحلیل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم در چارچوب اهداف و استراتژی‌های کلان متفقین (انگلیس و شوروی)، تاریخ روابط خارجی، س ۸، ش ۲۰، بهار.
- متقی، ابراهیم (۱۳۷۶)، تحولات سیاست خارجی آمریکا، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۸)، نظام دوقطبی و جنگ عراق و ایران، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳)، «گفت‌وگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۳.
- هالستی، کالون جالوکی (۱۳۷۳)، مبنای تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: وزارت امور خارجه.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۲)، سیاست خارجی دوره پهلوی ۵۷-۱۳۰۰، تهران: نشر البرز.
- هوگلاند، اریک (۱۳۸۹)، اهداف راهبردی و سیاسی در جنگ ایران و عراق از دیدگاه ایران، در درس‌هایی از راهبرد حقوق و دیپلماسی، کریستوفر سی جویئر، تهران: نشر مرزوبوم.
- الهی، همایون (۱۳۸۲)، اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.
- ولی‌زاده، اکبر (۱۳۸۵)، اتحاد جماهیر شوروی و رضاشاه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- وینسنت، اندرو (۱۳۸۶)، ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس، چاپ دوم.
- Gary Sick (1990), Trial by Error, IN, irans Revolution, R.K Ramazani in Indiana University Press.
- Mearsheimer, John J., (1994/95), The False Promise of International Institutions, International Security, 19(3), Winter.
- Ranadall Schweller and David priess (1997), "A Tale of Tow Realism Expanding the Institutions Debate", International Studies Review. Vol.41, No1.
- U.S. Department of State, Foreign Relations of the Unites States, 1940, Diplomatic papers, Washington, Government printing office, Vol. III, 1985.
- Waltz, Kenneth H. (1979), Theory of International Politics, New York: Random House.
- Waltz, Kenneth N. (1989), The Origins of War in Neorealist Theory, in Robert I. Rotberg and Theodore K. Rabb, eds., The Origin and Prevention of Major Wars, New York: Cambridge University Press.
- Wolfforth, William (1999), "The stability of a Unipolar", International Security. Vol.24, No1.